

گفتگویی صریح با وهابیت

محسن حیدری*

ترجمه و نگارش: طاهره بهشتی**

چکیده

این نوشتار به چند ادعا پاسخ می‌دهد:

۱. شیعه و قرامطه یکی است. تنها اینان بودند که وحدت مسلمانان را خدشه‌دار کردند و حرمت حج و خانه خدا را شکستند. پاسخ این که اولاً شیعه از قرامطه اعلام برائت می‌کند. ثانیاً امویان برای سرکوب عبدالله زبیر کعبه را ویران کردند و وهابیان هزار حاجی یمنی را - به جز دو تن که فرار کردند - به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسانیدند و

*. آیت الله دکتر محسن حیدری از علماء فرهیخته خوزستان و نماینده مجلس خبرگان رهبری است. او در روز جمعه ۱۸ ذی‌قعدة الحرام به سال ۱۴۳۰ در مراسم نماز جمعه مسجد نبوی حضور داشته است. آن روز خطیب جمعه شیخ عبدالرحمان حذیفی امام مسجد بوده که با بیان مطالبی انحرافی می‌کوشد که به طور سربسته شیعیان را به طور اعم و جمهوری اسلامی را به طور اخص محکوم کند. او در خطبه‌های نماز جمعه مطالبی مطرح می‌کند که به دور از منطق و عقلانیت و انصاف است. پاسخ‌های نویسنده جامع و به دور از تعصب و انحراف است.

** . کارشناس ارشد علوم قرآنی.

جهیمان را با دوهزار تن که در مسجد الحرام متحصن شده بودند یا کشتند یا دست‌گیر و سر به نیست کردند. بعلاوه چهارصد حاجی ایرانی را که هیچ جرمی جز سر دادن شعار «الله اکبر» نداشتند به شهادت رساندند.

۲. اهداف حج برتر از این است که با برافراشتن پرچم به بهانه برائت از مشرکان به اغراض سیاسی و انحرافی آلوده شود. پیامبر ۹ و مسلمانان بعد از او چنین کاری نکرده‌اند. پاسخ این است که برافراشتن پرچم و اعلام برائت از مشرکان در مراسم حج در عصر پیامبر ۹ واقع شده است.

۳. در کشور سعودی کسی قبر نمی‌پرستد و از اهل قبور حاجت نمی‌طلبد و بر ضریحی سجده یا قربانی نمی‌کند. پاسخ این است که شیعیان نیز در سرزمینهای خود چنین کارهایی را نمی‌کنند، ولی زیارت اهل قبور و توسل به ارواح طیبه اولیای الهی غیر از پرستش و سجده کردن است.

۴. در مراسم حج، شعار برائت از مشرکان و به اهتزاز درآوردن پرچمها روا نیست و وهابیت هیچگونه انحراف عقیدتی ندارد و با همه مسلمین برادر است. پاسخ این است که اولاً توحید به معنای نفی استکبار و تسلیم در برابر خدای یگانه است و شعار برائت، بعد سلبی توحید را تحکیم و بعد ایجابی آن را تقویت می‌کند، و ثانیاً وهابیت، هرگز پرچمدار برادری و حرکت در صراط مستقیم نبوده، بلکه با کشتار مسلمانان حجاز و عراق و یمن و در پیش گرفتن شیوه تکفیر، نه به سنیان رحم کرده و نه به شیعیان.

واژگان کلیدی: قرامطه، شیعه، وهابیت، شرک، توحید

مقدمه

وهابیت همواره کوشیده است که عقاید افراطی و انحرافی خود را به عنوان پیروی از سلف صالح، اسلام ناب و خالص معرفی کند و مذاهب دیگر را منحرف و منحط بشمارد و احیاناً آنها را به کفر و شرک متهم نماید.

در این میان، شیعیان و مذهب راستین تشیع، بیشتر از همه آماج تهمتها و تکفیرها واقع شده‌اند. تا آنجا که گویی وهابیت افراطی کنونی، تنها دشمن خود را تشیع می‌داند و به همین جهت، تمام نیروهای انسانی و مالی و قلمی و لسانی خود را در راه تضعیف آن بکار انداخته و از هیچ اقدام ناروایی سرباز نمی‌زند.

متأسفانه آنها تریبونهای حساسی مانند تریبون امامت جمعه مسجد الحرام و مسجد النبی که محل تجمع مسلمانان جهان است، در اختیار دارند و اغراض نفسانی و نیات آلوده خود را به وسیله آن در گوش جان مردم مسلمان زمزمه می‌کنند، بدون اینکه به کسی فرصت دهند که از عقیده خود دفاع کند و بطلان ادعاها و نسبتهای ناروای آنان را اعلام نماید.

آن چه در پی می‌آید نقد و بررسی مطالب دو خطبه‌ایست که در جوار تربت پاک نبوی ایراد شده و سیاست تفرقه‌افکنانه وهابیت را پیاده کرده است.

۱. نسبت دادن کشتار حجاج به قرمطیان شیعه

حذیفی می‌گوید: «عده‌ای از مسلمین بر عده دیگری از مسلمین تجاوز نمی‌کردند مگر آنچه از جانب قرمطیان شیعه رافضی در سال سیصد و هفده صورت گرفت» (رک: سایت بوابة الحرمین الشریفین www.gov.alharamain.sa، عنوان خطبه: الحج فضله ومكانته لفضيلة الشيخ: عبد الرحمن الحذيفي في المسجد النبوي، ۱۴۳۰/۱۱/۱۸ق)

پاسخ اول- هتک حرمت حرم الهی در ریختن خون مهمانان بیت الله الحرام، منحصر به جنایت قرمطیان ملعون نیست بلکه لشکر اموی در این امر بر آنان پیشی گرفته بودند، چنانکه کعبه شریف را بر عبدالله بن زبیر و پیروانش که در مسجد الحرام پناه گرفته بودند ویران کردند. این ماجرا در قرن اول هجری (ابن اثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۲/ص ۶۰۲) بعد از شهادت سبط رسول اکرم ۹ ابا عبدالله الحسین ۷ در کربلا (همان، ص ۵۵۱-۵۸۳) و بعد از واقعه حره و هتک حرمت مدینه‌النبی ۹ و ریخته شدن خون تعداد زیادی از صحابه و فرزندان و نوه‌های آنها به دست بنی امیه (همان، ص ۵۹۳-۶۰۰) صورت گرفت.

همچنین بعد از جنایت قرمطیان، هتک حرمتها و کشتارهای دیگری نقل شده که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

سپاه وهابی در سال ۱۳۴۱ هـ ق اقدام به قتل و غارت هزار نفر از حجاج یمنی که پس از اداء مناسک حج از مکه باز می‌گشتند، نمود. از این تعداد تنها دو نفر گریختند و ابعاد جنایت را بیان نمودند. (امین، ۱۳۸۲ق، ص ۵۰)

در موسم حج سال ۱۴۰۰ هـ ق جنبشی به رهبری جهیمان العتیبی صورت گرفت؛ سپس او و حدود دو هزار نفر از پیروانش در مسجدالحرام پناهنده شدند. آل سعود برای سرکوبی آنها از قوای آمریکایی و فرانسوی و اردنی استمداد نمودند، سه هزار کماندوی آمریکایی با توپ و تانک مسجدالحرام را در هم کوبیدند. هواپیماهای آمریکایی برفراز مسجد پرواز کردند و بمبهای سمی و آتشنا فرو ریختند چنانکه در یک ضلع مسجد آتش شعله ور شد و صدها انقلابی کشته شدند و اجساد آنها در مطاف و مسعی و در تمام رواقهای مسجد افتاده بود. آنگاه جهیمان و یارانش را دستگیر نمودند و پس از محاکمه سریع و غیرعلنی صدوهشتاد نفر از آنها را مخفیانه اعدام کردند و چند روز بعد نیز در

هشت شهر دیگر، شصت و سه نفر اعدام شدند. (انتفاضة الحرم، ۱۴۰۰ق، ص ۲۸-۷۳)

این وقایع هتک حرمت آشکار حرم شریف مکه است به دست کسانی که در گذشته مدعی خدمتگزاری حرمین شریفین بوده‌اند.

از جمله جنایتهای نظام وهابی در تاریخ مملو از ارباب و وحشت، اقدام زشت و نفرت‌انگیزی است که در عصر روز جمعه ششم ماه ذی الحجة سال ۱۴۰۷ هـ ق صورت داد. عدد شهدای این واقعه به حدود چهار صد نفر زن و مرد از حجاج بیت الله الحرام در جوار مسجدالحرام و در ماه ذی الحجة الحرام رسید! و گناه آنان چیزی نبود جز سر دادن شعارهای اسلامی و انقلابی از قبیل «الله اکبر، لا اله الا الله، محمد رسول الله، یا ایها المسلمون اتحدوا اتحدوا، الموت لامریکا، الموت لاسرائیل» و این شعارها مطابق است با فریضه اعلام برائت از مشرکین که قرآن کریم به آن تصریح نموده است.^۱ (توبه (۹)، آیه ۳)

موسم حج ۱۴۰۷ هـ ق مملو از حوادث تلخ بود و حجاج بیت الله الحرام بدترین و زشت‌ترین اهانتها را از حکومت وهابی مشاهده کردند. بنابراین جنایت قرمطیان در هتک حرمت حرم الهی اولین شیشه‌ای نبود که در اسلام شکست^۲ بلکه بنی امیه بر آنها پیش گرفته‌اند و وهابیون عمل آنها را دنبال کرده‌اند.

پاسخ دوم- نسبت دادن قرمطیان به شیعه با توجه به اینکه لفظ شیعه بر امامیه اطلاق می‌گردد، نشان دهنده بی‌اطلاعی از تاریخ ملل و نحل است. زیرا قرمطیان گروه تروریست و غارتگری بوده‌اند که خط مشیشان در تکفیر عامه مسلمین (شیعه و سنی) شبیه خوارج بوده و البته حقد و کینه بیشتر و شدیدتری نسبت به شیعه داشته‌اند.

قرمطیان یکی از مصادیق کفر را که در آیه ۷۳ سوره توبه آمده^۳ شیعیان می‌دانستند زیرا به آنها نزدیک بودند (نوبختی، بی‌تا، ص ۷۲-۷۶) و پس از ریختن خون تعداد زیادی از شیعیان بی‌گناه، برای جبران ارتکاب جنایت بزرگشان قصد بیت الله الحرام کردند!

قرمطیان منتسب به حاکم فاطمی در مصر بودند، اما حاکم مصری این عمل آنها را مورد مذمت قرار داد و از اینجا آتش جنگ میان آنها و لشکر فاطمی شعله‌ور شد. (النجم، ۱۹۸۳م، ج ۲، ص ۳۷۴-۳۷۹ و ۳۹۴-۳۹۶)

پاسخ سوم- آیا نسبت دادن قرمطیان به شیعه نتیجه‌ای جز خدمت به تکفیری‌های تشنه خون شیعیان عراق و حجاز و ایران و پاکستان و دیگر کشورهای اسلامی خواهد داشت؟ و آیا عمل این تکفیری‌ها جز در جهت مصالح آمریکا و رژیم صهیونیستی نخواهد بود که به دنبال برافروخته شدن آتش جنگ و دشمنی و خونریزی میان مسلمین هستند تا موجبات ادامه تسلط بر قدس شریف و دیگر سرزمین‌های اشغالی از جمله فلسطین و عراق و افغانستان فراهم شود؟

۲. حرمت برائت از مشرکان در مراسم حج

او می‌گوید: «ما منحرف کردن حج از مقاصد و اهداف عالی آن به سمت اغراض سیاسی و تبلیغات گروهی و تظاهرات و آنارشیزم و نیز بدعت گذاری در آیه برائت را شدیداً تقبیح می‌کنیم. تظاهرات و شعار دادن زبانی یا بلند کردن پرچم بوسیله رسول خدا ﷺ و مسلمین پس از او صورت نگرفته است، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سال نهم هجری به ابوبکر رضی الله عنه دستور قرائت سوره برائت را داد و علی رضی الله عنه وی را همراهی نمود تا مأموریتشان را انجام دادند بدین منظور که

پس از آن مشرکی حج نکند و برهنه‌ای برگردد کعبه طواف نکند و این مطلب در احادیث صحیح آمده که این دو نفر پیام را به مشرکین رساندند و پس از آن مشرکی حج بجا نیاورد.» (رک: سایت بوابة الحرمین الشریفین، ۱۴۳۰/۱۱/۱۸)

پاسخ اول- شما به منظورتان از تظاهرات گروهی برائت از مشرکین و بدعت گذاری در آن تصریح نکرده‌اید. اگر مقصود شما از این کلام عملی است که حجاج ایرانی و غیر آنها در تجمع سالانه روز عرفه انجام می‌دهند که در آن مسلمین را به وحدت در برابر دشمنان اسلام دعوت نموده و تجاوز آمریکا و رژیم صهیونیستی را به مسلمین محکوم می‌کنند، باید گفت توصیف این تجمع به تظاهرات گروهی و آناشیسیم تهمتی آشکار است، خصوصاً که این تجمع با نظم و آرامش و صلح و هماهنگی قبلی با نیروهای سعودی انجام می‌گیرد!

و اگر منظورتان شعارهایی است که حاجیان در مسعی و مطاف و هنگام حرکت از منی به سمت مکه بطور خودجوش و بدون برنامه‌ریزی قبلی فریاد می‌کنند، آنها هم چیزی نیست جز تکبیر و تهلیل و تقبیح اعمال امریکا و اسرائیل که برخاسته از وجدان جمعی اسلامی است و برخاسته از تعالیم صریح اسلام که مسلمین را به احساس مسئولیت و عدم بی‌تفاوتی و سکوت در برابر ظلم و تجاوز بر کیان اسلامی فرا می‌خواند، همانطور که در احادیث نبوی نیز آمده است «کسی که صبح کند و به امور مسلمین اهتمام نرزد مسلمان نیست»^۴ و «کسی که صدای مردی را بشنود که فریاد می‌زند ای مسلمین به دادم برسید و پاسخ ندهد، مسلمان نیست»^۵ پس چگونه می‌توان این شعارها را انحراف از مقاصد حج و اهداف والای آن به سمت اغراض سیاسی و تبلیغات گروهی توصیف کرد؟

چه بسا ممکن است مذمت این شعارها منجر به تهی شدن حج از اهداف والای الهی آن گردد و مناسک حج را تبدیل به اعمالی خشک و بی‌روح و خالی از هرگونه احساس مسئولیت نماید و خود مانعی گردد در برابر پیشرفت امت اسلامی و این همان چیزی است که قوای کفر و ظلم همیشه خواستار آن بوده اند، جدایی دین از سیاست و بصیرت و بینش که ردای دین را بر تن کرده است و تحمیل تسلط قوای کفر بر مسلمین تنها از طریق ترویج همین افکار انحرافی ممکن است.

پاسخ دوم- اگر انکار برافراشتن پرچم و شعار دادن در زمان پیامبر ﷺ انکار مطلق باشد یعنی حتی در زمان جنگ، باید گفت که این انکار روشن تاریخ اسلام است زیرا حضرت در غزوه احد هنگام مشاهده کفار که شعار می‌دادند «اعل هبل! اعل هبل!» به مسلمین فرمان دادند که باشعار «الله اعلى و اجل» پاسخ دهند و هنگامی که مشرکین می‌گفتند «إن لنا العزى و لاعزى لكم» مسلمین را امر کردند به پاسخگویی با شعار «الله مولانا ولا مولى لكم» (الواقیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۹۶ و ۲۹۷)

رسول اکرم ﷺ حتی صحابه را امر به بالابردن پرچم کرده‌اند چنانکه در صحاح روایت شده که در روز خیبر پرچم خود را به علی ۷ داد؛ آن هم پس از آن که فرموده بود: «پرچم را فردا به مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند»^۶ و او قلعه‌های یهود را گشود. (بخاری، ۱۴۱۴ق، ج ۴۳، ص ۵۶)

پوشیده نیست که این عمل (شعار دادن و پرچم برافراشتن) سنتی تعبیدی نیست که اسلام آن را تشریح کرده باشد، بلکه عادت‌ی عرفی است که تمام امتها در هر زمان و مکان برای بیان مواضعشان به آن روی می‌آورند، چنانکه در تمام

کشورها و دولتها دیده می‌شود که برافراشتن پرچم به منظور اعلام شعارهایی است که هویت و استقلال آنها را به نمایش می‌گذارد.

بالا بردن پرچم هیچ مانع شرعی ندارد و صحیح نیست که این گونه اعمال به بدعت و دخول غیر دین در دین توصیف شود بلکه باید اذعان داشت که این وسیله مناسبی است برای اعلام مواضع مسلمین در برابر کفار و دشمنان اسلام. اکنون که مسلمین با دشمنان شرور و درنده خویی از یهودیان و مسیحیان مواجه هستند که تسلطشان را بر قدس و برخی دیگر از سرزمین‌های اسلامی تحمیل کرده‌اند، چگونه تأسی به پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب گرامیش در برافراشتن پرچم و برآوردن بانگ شعارهای حماسی بر ضد احزاب کفر و نفاق جایز نباشد؟ در حالیکه خداوند متعال پیامبر را اسوه حسنه‌ای برای مسلمین معرفی فرموده است؛ همان‌هایی که چون سپاه احزاب را دیدند، به وعده خدا دل گرم شدند و بر ایمان و تسلیمشان افزوده شد.^۷ (احزاب (۳۳)، آیه ۲۱ و ۲۲)

پاسخ سوم- شأن نزول سوره مبارکه براءت و امر خداوند و رسولش به براءت از مشرکین در روز حج اکبر در خطبه شما به گونه‌ای مورد اشاره قرار گرفته است که گویی این امر تنها مختص به سال نهم هجری بوده است، در حالیکه شأن نزول موجب تخصیص و تقیید نیست. اگر چه آیات شأن نزولی خاص در موردی بخصوص داشته باشند، لیکن همواره قواعد کلی و عمومی و همیشگی از آنها استفاده می‌شود؛ به علاوه سیاق آیات ابتدای این سوره مبارکه و لحن آن دائمی و همیشگی بودن اعلام براءت از کفار و مشرکین را لازم می‌شمارد و آمادگی در برابر نیروهای شروری که خواهان تسلط بر سرزمین‌های اسلامی هستند به دلیل قول خداوند در آیه ۱۴۱ سوره مبارکه

نساء که تسلط کفار را بر مؤمنین نفی فرموده است، تا ابد وظیفه شرعی مسلمانان می‌باشد.^۸

با بیان این مطالب چگونه می‌توان سکوت و خاموشی در برابر کفاری که بر امور مسلمین مسلط شده‌اند و کشورهای آنان را اشغال کرده‌اند جایز دانست؟ و چرا لزوم براءت از چپاولگری آنها از قواعد قرآنی که با زمان تا ابد به پیش می‌رود قابل استخراج نباشد؟

پاسخ چهارم- این که گفته‌اید «علی ۷ را به همراهی او فرستاد...» امیدوارم که قصدتان بی‌انصافی نسبت به اهل بیت : و انکار فضائل ایشان نباشد. همان کسانی که خداوند متعال در کتابش دوستی و محبت آنان را واجب فرمود و هر دو فرقه یعنی اهل سنت و جماعت و پیروان اهل بیت : بر این مطلب اتفاق نظر دارند، همچنان که بر سر مسأله سپردن امر ابلاغ سوره براءت به علی بن ابیطالب ۷ و قرائت آن در موسم حج سال نهم هجری بوسیله ایشان هم عقیده‌اند.

در کتب تاریخی و حدیثی آمده است که رسول اکرم ۹ در موسم حج سال نهم ابوبکر را مأمور ابلاغ سوره براءت فرمود و او برای انجام این مأموریت به راه افتاد، در این زمان جبرئیل بر حضرت نازل شد و فرمان خداوند را مبنی بر محول کردن این مهم به علی بن ابیطالب ۷ به ایشان رساند و بنابراین علی ۷ اولین کسی بود که مأمور و متعهد به ابلاغ سوره براءت از مشرکین گردید. آنچه در قضیه براءت اتفاق افتاده در کتاب تفسیر ترمذی (ج ۹، ص ۴۴، طبقات ابن سعد (ج ۱، ص ۱۲۱ و ج ۲، ص ۱۶۸) و مسند احمد حنبل (ج ۱، ص ۳) و سیره ابن هشام (ص ۹۲۱) آمده است.

تمامی احادیث بر این نکته دلالت دارد که ابلاغ براءت جایز نبوده مگر بدست

رسول اکرم ۹ و یا علی بن ابیطالب ۷ زیرا او از خود پیامبر ۹ و از اهل بیت ایشان است. عبارتی که در بردارنده کلام نبوی در این مجال است، معانی نزدیک به هم دارند از جمله: «برای احدی جایز نیست که این را ابلاغ کند مگر مردی از اهل من»، «لکن امر شدم که یا خود آن را ابلاغ نمایم یا مردی از من»، «اما جبرئیل نزد من آمد و گفت: هرگز ادا نخواهد شد مگر بوسیله تو یا مردی از تو» و مواردی دیگر که عباراتی مشابه دارند و دلالت آنها بر موقعیت متمایز امیرالمؤمنین ۷ روشن است، چنانکه مشاهده می‌شود قول شما با این واقعه روشن تاریخی متناسب نیست.

۳. حرمت تقدیس و تکریم ضریح اولیاء خدا

او می‌گوید: «در مملکت عربی سعودی بحمدالله قبری عبادت نمی‌شود، و مشهد و ضریحی سجده یا طواف نمی‌گردد و برایش قربانی ذبح نمی‌شود و کسی برای رزق و روزی یا رفع حاجت از آنها کمک نمی‌خواهد و کسانی برای رفع غم و اندوه یا آمرزیده شدن گناهانشان از آنها درخواست نمی‌کنند. این گونه امور در این مملکت وجود ندارد، زیرا همه اینها شرک اکبر و وثنیت جاهلی است که اسلام برای محو و ابطال و ریشه کن کردن آن آمده است تا عبادت فقط مخصوص خداوند تبارک و تعالی باشد.» (سایت بوابة الحرمین الشریفین، ۱۸/۱۱/۱۴۳۰ق)

پاسخ- در این کلام شما کنایه‌ای است به آنچه همه مسلمین انجام می‌دهند مخصوصاً آنچه در کشورهای هم‌چون عراق، مصر، سوریه، ایران، افغانستان، پاکستان و ... توسط منسوبین اهل بیت : صورت می‌گیرد از قبیل تکریم مرقد‌های اولیاء الهی و تقرب جستن به پروردگار از طریق توسل به ذات‌های مقدس مدفون در این قبور. واضح و مبرهن است که توصیف این نوع کارها به

شرک و عبادت و سجده بر غیر خدا و وثنیت جاهلی و غیره تهمت تازه وهابیت به پیروان اهل بیت : نیست بلکه طریق منحرفی است که وهابیت از ابتدای پیدایش تا به امروز پیموده و البته محققان بارها با پاسخ‌های کامل خود تشنگان جوینده حقیقت را سیراب نموده‌اند؛ ولی ما مجالی برای تفصیل مطلب نداریم و تنها به نگاهی گذرا و توقفی کوتاه با شما اکتفا می‌نماییم.

تکریم اولیاء و ترفیع مقامشان و توسل به ذوات مقدس، عبادت غیرخدا نیست، زیرا او خود اذن این تکریم و ترفیع را داده است، چنانکه فرمود: «این چراغ پرفروغ) در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد) خانه‌هایی که نام خدا در آنها برده می‌شود، و صبح و شام در آنها تسبیح او می‌گویند»^۹ (النور (۲۴) آیه ۳۶)

در حدیثی آمده است که از رسول خدا ﷺ از این خانه‌ها سؤال شد، ایشان فرمود منظور خانه‌های انبیاء است. آنگاه ابوبکر در حالیکه به خانه علی ۷ و فاطمه ۳ اشاره می‌کرد پرسید آیا این خانه هم از آنهاست؟ ایشان فرمود: بله از بافضیلت‌ترین آنهاست. (سیوطی، ۱۴۲۴ق، ج ۵، ص ۵۰۵)

می‌توان گفت خداوند امر به این نوع توسل نموده است، آنجا که فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و برای تقرب به او وسیله بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!»^{۱۰} (مائدة (۵) آیه ۳۵) در این آیه کلمه «الوسيلة» بطور مطلق آمده و مواردی همچون نماز، روزه، کعبه، قرآن و ذوات مقدسه را دربرمی‌گیرد.

نیز رسول اکرم ﷺ از طریق خود و انبیاء قبل از خودش به خداوند توسل می‌جست چنانکه طبرانی به سند خود از مالک بن انس روایت نموده هنگامی

که فاطمه بنت اسد مادر علی **7** از دنیا رفت رسول خدا **9** نزد سرش نشست سپس فرمود: «مادر! خداوند تو را رحمت کند، تو پس از مادرم، مادر من بودی...» تا اینکه پس از دفنش فرمود: «مادرم فاطمه بنت اسد را پیامرز و حاجتش را به او تلقین کن و محل ورود او را وسعت ده به حق پیامبرت و پیامبرانی که پیش از من بودند، همانا تو آمرزنده‌ترینی.» (طبرانی، ۱۴۰۶ق، ص ۳۵۶ و ۳۵۷)

چنین نبود که حضرت فقط خود این عمل را انجام دهد بلکه مسلمین را نیز امر می‌فرمود و این مطلب در احادیث فراوان آمده است، مانند این روایت که از عثمان بن حنیف در توسل ضریر آمده که خداوند او را به برکت توسل به حضرت رسول **9** شفا داد. (ابن ماجه، بی تا، ج ۱، ص ۴۴۱، مسند ابن حنبل ج ۴، ص ۱۳۸، مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۳۱۳) رفاعی - مؤلف وهابی کتاب التوصل الی حقیقه التوسل - می‌گوید: شکی نیست که این حدیث صحیح و مشهور است.

مردی نزد عثمان بن عفان به دلیل حاجتی رفت و آمد می‌کرد، عثمان به او توجهی نمی‌نکرد و به درخواستش نظری نمی‌نمود، آن مرد عثمان بن حنیف را ملاقات کرد و به او شکایت کرد. عثمان به او گفت به وضوخانه برو، وضو بگیر، سپس به مسجد برو و دو رکعت نماز بخوان و بگو «خداوندا من از تو سؤال می‌کنم و بواسطه پیامبران که نبی رحمت است به تو روی می‌کنم ای محمد صلی‌الله‌علیه‌و آله‌وسلم! من از طریق تو متوجه پروردگارم می‌شوم پس حاجت مرا برآورده کن»^{۱۱} و حاجت را ذکر کن و برو تا من هم با تو بیایم. سپس رفت و آنچه وی گفته بود انجام داد. دوباره بر عثمان بن عفان وارد شد. دربان آمد و دستش را گرفت و به نزد عثمان برد. عثمان با او روی فرس نشست و گفت

درخواست تو چیست؟ او خواسته‌اش را گفت و عثمان آن را برآورده کرد. سپس گفت: تا کنون حاجتت را ذکر نکرده‌ای، هر حاجتی داری بگو. سپس از نزد او خارج شد و عثمان بن حنیف را ملاقات کرد و به او گفت خداوند به تو جزای خیر دهد به من توجهی نمی‌کرد و به درخواستم نظر نمی‌کرد تا وقتی که تو درباره من با او صحبت کردی. عثمان بن حنیف گفت: به خدا قسم که با او صحبتی نکردم، من شاهد بودم که ضریر نزد رسول ﷺ آمد و از کم سویی چشمش شکایت کرد. پیامبر ﷺ به او فرمود صبر کن، ضریر گفت: ای رسول خدا! ﷺ من راهنمایی ندارم و کار من دشوار شده است. پیامبر ﷺ فرمود به محل وضو برو وضو بگیر سپس دو رکعت نماز بخوان و با این جملات دعا کن. ابن حنیف می‌گوید: به خدا سوگند که ما پراکنده نشدیم و گفتگوی ما طولانی شد تا اینکه آن مرد بر ما وارد شد گویی که هیچگاه نابینا نبود. (طبرانی، بی‌تا، ج ۹، ص ۳۰، حدیث ۸۳۱۱)

و در حدیث صحیحی آمده که پیامبر ﷺ خود کیفیت توسل را به مسلمین تعلیم داده است و آنها بر این شیوه بودند تا بعد از وفات ایشان. و چنین نبود که مسلمانان به خود پیامبر ﷺ متوسل شوند بلکه به نزدیکان ایشان نیز توسل پیدا می‌کردند. مثل آنچه در توسل عمر به عباس عموی پیامبر ﷺ آمده که بخاری آن را با سند خود از انس روایت کرده است: هنگامی که مردم دچار قحطی می‌شدند، بوسیله عباس استسقاء (طلب باران) می‌نمودند و عمر می‌گفت: خداوند! ما به واسطه پیامبران به تو توسل می‌جستیم و تو به ما باران می‌دادی و اکنون از طریق عموی پیامبران به تو توسل می‌جوئیم، به ما باران ده! و باران می‌بارید. مشابه همین را جزری در اسد الغابة روایت کرده که عمر گفت: به خدا سوگند او وسیله‌ای است بسوی خدا و منزلتی است از جانب او، و هنگامی که

باران بر مردم می‌بارید، عباس را مسح می‌کردند و می‌گفتند: گوارا باشد بر تو ای ساقی حرمین. (بخاری، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۴، باب استسقاء و اسد الغابه فی معرفة الصحابه، ج ۳، ص ۶۲)

همچنین به قبر رسول خدا ﷺ تبرک می‌جستند مانند آنچه از توسل ابو ایوب انصاری به قبر رسول اکرم ﷺ روایت شده؛ اگرچه مروان بن حکم - که رسول خدا ﷺ او را هنگامی که در صلب پدرش بود لعنت کرد - عمل آن صحابه جلیل‌القدر را مذمت می‌کرد و ما از اینجا ریشه‌های منع توسل و تبرک به آثار رسول خدا ﷺ را می‌یابیم.

حاکم در مستدرک از داود بن صالح روایت کرده که گفت: روزی مروان مردی را دید که صورتش را بر قبر رسول ﷺ نهاده، گردنش را گرفت و گفت: می‌دانی چه می‌کنی؟ مرد به او رو کرد و او ابو ایوب انصاری بود. گفت: آری! من به سنگ روی نیآورده‌ام، بلکه به رسول خدا ﷺ رو کرده‌ام، شنیدم که ایشان می‌فرمود: هنگامی که ولی دین اهلش باشد بر دین گریه نکنید بلکه هنگامی بر آن بگریید که ولی آن غیر از اهل آن باشد. (نیشابوری، بی تا، حدیث ۸۶۱۸، باب ابکوا علی الدین اذا ولیه غیر اهله)

این رویه‌ای است که صحابه بر آن بودند و آن را از قرآن و سنت اتخاذ کرده بودند و سلف بعد از صحابه هم بر همان استمرار داشتند. روایت شده است که ابوجعفر منصور دوانیقی از مالک بن انس (فقیه مدینه متوفی به سال ۷۱۰ق) هنگامی که به زیارت قبر رسول الله ﷺ آمده بود پرسید: آیا به قبله رو می‌کنی یا به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؟ مالک گفت چرا رویت را از او برمی‌گردانی در حالیکه او وسیله تقرب تو و پدرت آدم ۷ به سوی خدا است تا روز قیامت؟ بلکه به او رو کن و از او شفاعت بخواه زیرا که خداوند او را شفیع

قرار داده است. خداوند می‌فرماید: «و اگر آنها هنگامی که بر نفس خود ستم روا می‌داشتند به سوی تو می‌آمدند و استغفار می‌کردند، رسول برای آنها طلب آمرزش می‌نمود البته خداوند را بسیار توبه‌پذیر و بخشنده می‌یافتند.»^{۱۲} (سمهودی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۵۳)

و روایات فراوانی از این قبیل به اضافه سیره شرعی که در رابطه با تبرک جستن و توسل به قبور دیگر اولیاء الهی وجود دارد و به عصر صحابه باز می‌گردد.

این اسلامی است که سلف صالح بر آن روش بود؛ اما آنچه ابن تیمیه در قرن هشتم به آن قائل شده است از قبیل تحریم عزیمت به قبر رسول ﷺ و توسل به ایشان و دیگر بدعت‌هایی همچون تجسیم و دوستی دشمنان خداوند همچون یزید بن معاویه و دشنام دادن به اهل بیت : و پایین آوردن مقام آنها، مخالف است با قرآن و آنچه از رسول اکرم ﷺ مسجل شده و امت اسلام بر آن اجماع دارند. مسأله‌ای که در آن زمان فریاد علماء اهل سنت و جماعت را بر ضد وی برانگیخت و کتابها در رد آن تألیف شد، همانند کتاب «شفاء السقام» از تقی الدین سبکی؛ این عقاید ناصحیح ابن تیمیه منجر به زندانی شدن وی تا زمان مرگش گردید و بزرگان علماء اهل سنت و جماعت هم عصر او از جمیع مذاهب اسلامی با او مخالفت کردند از جمله:

۱. شیخ صفی الدین هندی آرموی، متکلم اشعری متوفی ۷۱۵ق
۲. شیخ شهاب الدین بن جهیل کلابی متوفی ۷۳۳ق
۳. قاضی القضاة کمال الدین زملکانی متوفی ۷۳۳ق
۴. حافظ شمس الدین محمد بن احمد ذهبی متوفی ۷۴۸ق
۵. شیخ امام صدر الدین مرحل متوفی ۷۵۰ق

۶. حافظ علی بن عبد الکافی سبکی شافعی متوفی ۷۵۶ق، وی مؤلف کتاب «شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام علیه الصلاة و السلام» و کتاب «شنّ الغارة علی من انکر السفر للزیارة» و کتاب «الدرر المضيئة فی الرد علی ابن تیمیة» می باشد.

۷. جلال الدین حنفی

۸. ابن مخلوف مالکی

۹. قاضی بدر الدین بن جماعة (ملل و نحل، ج ۴)

علماء اهل سنتی که بعد از عصر ابن تیمیة آمدند در افکار او مناقشه کردند و کتابها و رساله‌ها در رد آن نوشتند. این است ابن تیمیة و مخالفت او با سلف صالح که اکنون به اسم سلفیه رواج پیدا کرده و عنوان «شیخ الاسلام» بر او اطلاق می شود!

ابن تیمیة و افکارش فراموش شده بود، تا اینکه محمد بن عبدالوهاب در قرن دوازدهم از نجد برخاست و همین روش ابن تیمیة را در پیش گرفت و افکار او را از نو رواج داد و مذهب وهابیت را بر آن بنا نهاد.

برخورد وهابیت در مواجهه با ادله کوبنده‌ای که مؤید مشروعیت توسل است، چگونه است؟ ادله‌ای که بیانگر این مسأله است که توسل، عبادت غیرخدا نیست بدین صورت که توسل کننده استقلالی برای توسل شونده قائل نیست و دعایی که نزد شخصی که مورد توسل قرار می گیرد، خوانده می شود و کرامتی که در جهت صلاح توسل جوینده مستجاب می شود، همگی به اذن خداست؛ همانطور که اگر شخصی عیسی بن مریم **۷** را به منظور شفاء بیماری خود می خواند و خداوند او را شفاء می داد، این عمل عبادت غیر خدا شمرده نمی شد، زیرا همه آنچه مسیح **۷** انجام می داد به اذن خداوند بود و همین طور است دیگر اولیاء الهی. پیروان وهابیت هنگامیکه با این دلایل مواجه

می‌شوند عنان بحث را به سمت دیگری می‌پیچند و این پاسخ را طرح می‌کنند که متوسل شدن به ولی زنده صحیح و مشروع است اما به ولی مرده شرک و نامشروع!

این پاسخ از آن جهت مردود است که توسل باید در حالت کلی - حتی اگر توسل کننده برای کسی که مورد توسل قرار می‌گیرد استقلالی قائل نباشد - شرک محسوب شود، چه ذات مقدسی که مورد توسل قرار می‌گیرد زنده باشد و چه مرده، چون در غیر اینصورت باید برای شرک دو قسم را در نظر گرفت: شرکی که جایز است و شرکی که جایز نیست و این چگونه ممکن است در حالیکه شرک ظلمی عظیم است که از تخصیص و استثناء ابا دارد؟

علاوه بر دلایلی که مشروعیت توسل به اولیاء غیر زنده را اثبات می‌کند و ما پیش از این برخی از آنها را ذکر کردیم، آیات قرآنی بسیاری نیز وجود دارد که پذیرفتن پاسخ انحرافی وهابیون متضمن انکار آنهاست، همانند آیاتی که بر حیات شهیدان تأکید می‌کند: «و به کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده نگوئید بلکه زنده‌اند ولی شما درک نمی‌کنید.»^{۱۳} (بقره (۲) آیه ۱۵۴) چگونه رسول اکرم ﷺ پس از مرگ زنده نباشد در حالیکه ایشان امام شهیدان است؟ و همه مسلمین در صلواتشان به او اظهار تسلیم می‌کنند و بر او درود و سلام می‌فرستند و می‌گویند «سلام بر تو ای پیامبر و رحمت و برکات خداوند بر تو باد»^{۱۴} آیا سلام و درود فرستادن بر مرده‌ای که درک و شعور ندارد و چیزی نمی‌شنود و حکم او مانند دیوار است، عقلانی است؟!

همچنین قول وهابیون مستلزم تکذیب آیاتی است که بر عدم قطع ارتباط حیات دنیوی و اخروی دلالت دارد، مانند اینکه مردگان کلام زندگان را

می شنوند و آنها را با نیرویی روحانی که خداوند در آنها قرار داده می بینند و اموات صدای زنده ها را می شنوند اگرچه ایمان نیاورده باشند چون در غیر اینصورت نمی توان معنی عقلانی برای آیاتی که حاکی از گفتگوی انبیاء با امت ایشان که دچار عذاب الهی شده بودند یافت. مثلاً در رابطه با قوم شعیب **7** آمده است که: «پس زمین لرزه آنها را فرا گرفت و صبحگاهان بصورت اجسادی بی جان در خانه هایشان مانده بودند... سپس از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی نمودم با این حال چگونه بر حال قوم بی ایمان تأسف بخورم؟»^{۱۵} (اعراف (۷) آیه ۹۱ تا ۹۳)

ظاهر آیات بیانگر این است که شعیب **7** قوم خود را پس از اینکه عذاب بر آنها نازل شد و هلاک گردیدند مورد خطاب قرار داده و با آنها تکلم نموده است! صحبت با مردگان در صورتی که نشنوند عملی لغو و بیهوده است و این پیامبر بزرگ، منزّه است از اینکه سخن لغوی بگوید.

درباره قوم صالح **7** چنین آمده است که: «زمین لرزه آنها را فرا گرفت و صبحگاهان جسم بیجانشان در خانه هایشان باقی مانده بود. (صالح) از آنها روی برتافت و گفت ای قوم من! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شرایط خیرخواهی را انجام دادم ولی شما خیرخواهان را دوست ندارید.»^{۱۶} (همان، آیه ۷۸ و ۷۹) و دلالت این آیات بر آنچه مورد نظر ماست، همانگونه است که در رابطه با آیات قبل ذکر شد.

بنا بر نظر وهابیان، صحبت رسول اکرم **ﷺ** با کشتگان جنگ بدر بی معنا خواهد بود. در حالیکه این مطلب از مسلمات تاریخ اسلام است که اصحاب

تاریخ و حدیث آن را ذکر کرده‌اند. در صحیح بخاری آمده است که نبی اکرم **9** بر بالای چاه بدر ایستاد و کشتگان را در حالیکه اجسادشان در چاه افتاده بود، مورد خطاب قرار داد و فرمود: «شما همسایه‌های بدی برای رسول خدا بودید، او را از خانه‌اش بیرون کرده و طرد نمودید، سپس بر علیه او اجتماع کردید و با او جنگیدید، و من آنچه پروردگارم به من وعده داده بود حق یافتم.» مردی گفت: گفتگو با این سرهای افتاده چیست؟ فرمود: «به خدا قسم که تو از آنها شنواتر نیستی، همانا میان ایشان و ملائکه‌ای که آنان را با گرزهای آهنین در بر می‌گیرند، فاصله‌ای نیست مگر آنکه من اینگونه رویم را از آنها برگردانم.»^{۱۷} (بخاری، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۷۶-۷۷، باب قتل ابوجهل)

آیات روشن و روایات واضح در مشروعیت توسل بسیار می‌توان یافت و با این وجود توصیف اینگونه توسلات به شرک و عبادت غیر خدا خروج از جاده علم و انصاف است و حتی اگر بی‌فایده بودن تکلم با اموات به دلیل اینکه آنان نه می‌شنوند و نه نفع و ضرری می‌رسانند، از باب جدل مسلم شود در نهایت باید به لغو مفید بودن وصف شود نه به عبادت غیر خدا. چون عبادت تعریف روشنی دارد و اصطلاح شرعی خاصی است که معنی آن از آیات قرآنی مشخص می‌شود و صحیح نیست که برای بیان مفهوم و معنای آن فقط به کتب لغت مراجعه شود. عبادت یعنی عبادت کننده در برابر موجودی خضوع کند با این عنوان که او الله یا رب است و بنابراین خضوع و تکریم بطور مطلق و بدون این مشخصه عبادت شرعی نیست و الا باید گفت که خفض جناح برای پدر و مادر یا سجود ملائکه بر آدم **7** و یا به سجده افتادن یعقوب **7** و فرزندانش در برابر یوسف **7** همگی مصداق عبادت غیر خداست. وقتی لازم، باطل است ملزوم هم در بطلان همانند آن خواهد بود.

۴. دفاع از سلفیه

او می گوید: «مکان حج محل برآوردن شعار برائت از مشرکین نیست زیرا کسانی که حج بجای می آورند، مسلمان هستند و مکان شعار برائت از مشرکین در حج و در این مملکت نیست. زیرا دولت این مملکت در این زمان دولت توحید است؛ این دولت سنی مذهب به روش سلفیین است نه دولت حزبی سلفیه، و برخی مدعیان به ناحق گمان کرده اند که اگر حکام و علماء این دولت را به دلیل آنکه وهابی هستند، مورد عیبجویی قرار دهند، به آنها ضربه ای وارد می شود یا بدنام می شوند یا به آنها ضرری می رسانند، آنها باید بدانند که تنها به خود ضرر می رسانند، و ایشان (وهابیون) به این اسم نامیده نمی شوند، زیرا در عقاید اسلامی بدعتی نهاده اند بلکه مانند بقیه مسلمین فقط منسوب به اهل سنت و جماعتند و همه مسلمین از اول تا آخرشان با ایشان برادرند و همه مسلمانان برادرند و امام شیخ مجدد محمدبن عبدالوهاب-رحمه الله- عقیده جدیدی بنا نهاده که با سلف امت اسلامی و پیشوایان اسلام، مخالف باشد و هرگز کسی نمی تواند از کتابهای او مسأله ای بیاورد که با عقیده سلف صالح مغایر باشد. و هنگامی که بعضی علماء هم عصر او به وی نامه نوشتند تا عقیده اش به دلیل آنکه ناقلین اقوال گوناگونی از او نقل می کردند برایشان روشن شود، او- که خدا رحمتش کند- گفت: خداوند و ملائکه حاضر و شما را شاهد می گیرم که من به آنچه فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت معتقد است، از قبیل ایمان به خدا و ملائکه و کتب او و پیامبران و برانگیخته شدن پس از مرگ و ایمان به قضاء خیر و شر معتقدم.» (سایت بوابة الحرمين الشریفین، ۱۸/۱۱/۱۴۳۰ق)

پاسخ اول- رد شعار برائت از مشرکین در حج از جانب شما مصداقی از

معارضه با شعار توحید است. به این دلیل که برائت از مشرکین قاعده کلی و فریضه اسلامی همیشگی است که از قرآن کریم استفاده می‌شود، به اضافه اینکه شعار برائت یکی از دو جزء شعار توحید را تشکیل می‌دهد چون کلمه توحید دو جزء دارد: جزء اول «لا اله» جزء سلبی است که نفی همه معبودها و نیروهای مخالف خداوند است. جزء دوم «الا الله» که جزء ثبوتی و اثبات الله است و هرآنچه رنگ الهی دارد و چه چیز بهتر از رنگ الله است. و کلمه توحید کامل نمی‌شود مگر با این دو جزء. شکی نیست که در زمان حال قوای استکباری مصداقهای حقیقی قوای ضد خدا هستند و بنابراین نفی آنها و شعار دادن علیه آنها محقق ساختن عملی شعار توحید است. و چه مکانی از حج شایسته‌تر است برای سر دادن شعار توحید و حال آنکه حج اجتماع جهانی اسلامی و محل ملاقات توده‌های امت اسلام از تمام نقاط جهان است.

و اما فلسفه حج که از این قول خداوند متعال استفاده می‌شود «تا شاهد منافع خویش باشند»^{۱۸} (حج (۲۲) آیه ۲۸) که در آن منافع بطور مطلق آمده یعنی شامل مطلق منافع از قبیل منافع دنیوی و اخروی و سیاسی و اجتماعی فرهنگی و اقتصادی و غیره می‌گردد، محقق نمی‌شود مگر از طریق طرح مشکلات جهان اسلام و عرضه راه حل آنها در موسم حج و اهم مشکلات مسلمانان سلطه کفار بر امت اسلام و اشغال کشورهای آنهاست که در رأس آن فلسطین و قدس شریف قرار دارد.

پاسخ دوم- توصیف مملکت عربی سعودی به اینکه در این زمان دولت توحید است کنایه از این است که سایر دولتها و کشورهای اسلامی غیر توحیدی هستند و این چیزی نیست جز تکفیر عامه مسلمین چنانکه دأب وهابیت از ابتدای تشکیل این دولت در قرن دوازدهم تا به امروز همین بوده است، اگر چه

علناً به این تکفیر تصریح نکند و تظاهر به برادری با عامه مسلمانان نماید، چنانکه در این خطبه اشاره شده است.

پاسخ سوم- توصیف وهابیت به اینکه مذهب سنی است که روش آن روش سلفیین است و خودداری از وصف و تسمیه آن به وهابیت و حزبی و گروهی بودن، واقعیت را تغییر نمی‌دهد.

واقعیت تاریخی این گرایش چنین است: وهابیت در قرن دوازدهم هجری در نجد بر اساس تکفیر مسلمین و ریختن خونها و غارت اموالشان رشد پیدا کرد تا اینکه مسلمانان تسلیم افکار محمد بن عبدالوهاب که آنها را به تبعیت از ابن تیمیه بنانهاده بود، گردیدند. البته کسانی که دست به کشتار و آواره کردن مسلمانان و غارت اموال آنان زدند، افرادی از اهل سنت و جماعت از اهالی نجد بودند که آنها را در خلال دهها و بلکه صدها جنگ و کشتار که حدود پنجاه سال به طول انجامید به بار آوردند و کتب مؤلفین هوادار آنها مملو از تمجید و تحسین از این جنگهاست. البته اولین مقبره‌ای که آنها منهدم کردند، قبر زید بن خطاب برادر خلیفه دوم در منطقه‌ای سنی نشین بود و در میان شیعیان واقع نشده بود و شیعیان از کسانی نبودند که در ابتدا دست به خونریزی زدند. آری پس از اینکه وهابیت چنگال خود را در حجاز فرو برد و تمام آنچه در مکه و جده از قبور گرامی اولیاء نزد عامه مسلمین وجود داشت، منهدم کرد، به کشورهای مجاورتی همچون عراق و یمن هجوم برد و در آنجا خون‌دها هزار نفر از بیگناهایی که پیرو اهل بیت : بودند بر زمین ریخت و مانند هتک حرمت حرم حسینی در کربلا و غارت اموال آن مکان مقدس در خلال سالهای ۱۲۱۶ تا ۱۲۲۵ ه.ق.

تمام این جنایات به بهانه اینکه توسل و تبرک جستن شرک و عاملین

به آنها مشرک و بنده بتها هستند، صورت گرفت و این عقاید همگی از تفسیر غلط و نادرست مفاهیم اسلامی همچون عبادت و توسل و شفاعت و تبرک و ... نشأت گرفته است. امری که برخی از دانشمندان این مملکت را به تألیف کتابهایی برای تصحیح این مفاهیم برانگیخت همچون کتاب «مفاهیم یجب ان تصح» نوشته سیدمحمدبن علوی مالکی که چند سال پیش در مکه از دنیا رفت.

اما مسأله تکفیر عامه مسلمین امری است که وهابیون خودشان نیز آنرا انکار نمی‌کنند، زیرا به طور صریح و روشن در رساله‌ها و خطبه‌های محمدبن عبدالوهاب مشاهده می‌شود به اضافه دستور وی به ذبح مسلمانان در نجد که مؤلف کتاب «داعیة و لیس نبیاً» - از برجستگان وهابیت - به آن تصریح کرده است؛ با این اوصاف چگونه می‌توان وهابیت را سنی مذهب شمرد در حالیکه همه اهل سنت غیر از وهابیت را تکفیر کرده است؟!

پاسخ چهارم - منطبق دانستن رساله محمد بن عبدالوهاب با رساله شیخ او ابن تیمیه به نام العقیده الواسطیة نه تنها وهابیت را از انحراف از مسیر تعادل و از روش امت اسلام مبرا نمی‌کند، بلکه بیشتر آن را تأکید می‌کند، چون عمل ابن تیمیه چیزی نبود جز بدعت گذاری در عقاید اسلامی که خشم امت اسلام و حکام و علماء آن را به دنبال داشت و هنگامی که او در زندان مرد، کسی به احیاء افکار منحرف او نپرداخت مگر محمدبن عبدالوهاب آن هم بعد از گذشت چهار قرن! مشخص است که در خطبه شما نکات قابل بحث و مناقشه دیگری نیز وجود دارد که فرصت و مجال دیگری می‌طلبد، پس «شاید خداوند بعد از آن امر دیگری حادث کند»^{۱۹} (طلاق (۶۵) آیه ۱)

در پایان همگان را به چنگ زدن به ریسمان الهی و ترک تفرقه و

چند دستگی و به هم پیوستن صفوف امت اسلامی در برابر مکاید شیطانی که غرب و صهیونیسم برای تسلط بر اسلام و مسلمین در سر دارند دعوت می‌کنم.

پی‌نوشت‌ها

۱. «وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ جُزْءُ مِمَّا كُنْتُمْ تُكْفِرُونَ»
۲. ما كانت اول قارورة كسرت فى الاسلام، ضرب المثلى در زبان عرب.
۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَيْدَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَتَّى يُدْعِيَكُم بِأَسْمَائِكُمْ»
۴. من اصبح و لم يهتم بامور المسلمين فليس بمسلم.
۵. من سمع رجلا ينادى يا للمسلمين و لم يجبه فليس بمسلم.
۶. لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله.
۷. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ حَكِيمًا * وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ. وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»
۸. «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»
۹. «فِي ثُبُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»
۱۰. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»
۱۱. اللهم انى أسألك و أتوجه اليك بنبينا محمد صلى الله عليه و آله و سلم نبي الرحمة، يا محمد انى أتوجه بك الى ربي فتفضى لى حاجتى.
۱۲. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا»
۱۳. «وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أحيَاءٌ وَلَئِن لَّمْ تَشْعُرُوا»
۱۴. ألسلام عليك أيها النبي و رحمة الله و بركاته.
۱۵. «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جثيمين * الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعْبًا كَانُوا لَمْ يَغْتَفِرُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ * فَتَوَلَّى عَنَّهُمْ وَقَالَ يَبْقَرُونَ لَقَدْ أَتَيْتُكُمْ رَسُولًا مِّنِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ ءَامَسْتُمْ عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ»
۱۶. «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جثيمين * فَتَوَلَّى عَنَّهُمْ وَقَالَ يَبْقَرُونَ لَقَدْ أَتَيْتُكُمْ رَسُولًا مِّنِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَئِن لَّمْ تَشْعُرُوا»
۱۷. لقد كنتم جيران سوء لرسول الله، أخرجتموه من منزله و طردتموه، ثم اجتمعتم عليه فصارتموه و قد وجدت ما وعدني ربي حقا، فقال له رجل ما خطاب لهام سيدت؟ فقال(صلى الله عليه و اله) و لله ما

أنت بمسمع منهم، و ما بينهم و بین ان تأخذهم الملائكة بمقامع من حديد الا أن أعرض بوجهی - هكذا - عنهم.

۱۸. «إِشْهَدُوا مَنْفِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ رِزْقِهِمْ مِنْ يَوْمِ رَبِّهِمْ أَلَّا يَتَّبِعُوا الْبَاطِلَ الْأَيْدِينَ»

۱۹. «لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُخْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»

کتابنامه

۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ق
۲. ابن الاثیر الجزری، *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۵ق
۳. ابن سعد، *الطبقات الکبری*، بیروت، دار صادر
۴. ابن هاشم، *السیرة النبویه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی
۵. ابن ماجه، *سنن ابن ماجه*، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۵ق
۶. امین، سید محسن، *کشف الارتیاب*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲ق
۷. البخاری، *صحیح البخاری*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق
۸. الترمذی، *الجامع الصحیح*، دار احیاء التراث العربی، بیروت
۹. الحیدری، محسن، *الارهاب و العنف فی ضوء القرآن و السنة و التاریخ و الفقه المقارن*، بیروت، دار الولا، ۱۴۳۱ق
۱۰. الرفاعی، محمد نسیب، *التوصل إلى حقيقة التوسل*، بیروت، ۱۹۴۳م
۱۱. السبحانی، جعفر، *بحوث فی الملل و النحل*، مؤسسة النشر الاسلامی بقم، ۱۴۱۵ق
۱۲. السمهودی، علی بن احمد، *وفاء الوفاء*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق
۱۳. السیوطی، جلال الدین، *الدرر المثنور فی التفسیر المأثور*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق
۱۴. مرکز الحج للدراسة و النشر، *نظرة على مذبحه الحرم*، ۱۴۰۸ق
۱۵. الطبرانی، *المعجم الأوسط*، الرياض، مكتبة المعارف، ۱۴۰۶ق
۱۶. —، *المعجم الكبير*، بیروت، دار احیاء التراث العربی

١٧. منظمة الثورة الاسلامية في الجزيرة العربية، *انتفاضة الحرم*، ١٤٠٠ق
١٨. النيسابوري، *المستدرک علی الصحیحین*، بيروت، دار المعرفة
١٩. النجم عمر بن فهد، *اتحاف الوری باخبار ام القرى*، مكة، جامعة ام القرى، ١٩٨٣م
٢٠. النويختي، حسن بن موسى، *فرق الشيعة*، قم، مكتبة بصيرتي
٢١. الواقدي، محمد بن عمر، *المغازي*، بيروت، الاعلمي، ١٤٠٩ق

اقبال و ادبار فیلسوفان غربی نسبت به نظریه غایت‌انگاری

عین الله خادمی*

چکیده

نظریه غایت‌انگاری در نزد فیلسوفان پیش از سقراط و حتی در نزد افلاطون به صورت یک مسأله جدی و واضح فلسفی مطرح نبوده است، گرچه می‌توان در آثار آنها، برای این نظریه مؤیداتی یافت. ارسطو به صورت واضح و جدی نظریه غایت‌انگاری را مطرح کرده و نظریه او تقریباً بلامنازع تا پایان قرون وسطی به حیات خویش ادامه داده و از سوی فیلسوفان مدرسی به ویژه سنت توماس آکوئینی مورد حمایت جدی قرار گرفت.

بعد از رنسانس فرانسیس بیکن به عنوان پایه‌گذار علم جدید و دکارت به عنوان مؤسس فلسفه مدرن، گرچه اصل علت غایی را انکار نکردند، اما به صورت بی‌رحمانه‌ای به نظریه غایت‌انگاری حمله آوردند و آن را از ورود به عرصه فیزیک و علوم تجربی منع و به حوزه متافیزیک سوق دادند و حتی کندوکاو متافیزیکی درباره‌ی این نظریه را بی‌ثمر دانستند.

*. دانشیار دانشگاه قم.